صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان
۵۴	کتاب در بیان حج
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان که یکبار حج بروی فرض ست
۵۶	باب در بیان مواقیت
〃	باب در بیان وجوه و صفت احرام
۵۷	باب در بیان احرام و درانچه بدان تعلق دارد
۵۸	باب در بیان صفت حج و دخول مکه
۶۲	باب در بیان فوات و احصار
〃	کتاب البیوع
〃	باب در بیان شروط بیع و انچه ازان منهی عنه ست
۶۶	باب در بیان خیار
۶۷	باب در بیان ربا
۶۸	باب در بیان رخصت در عرایا و بیع اصول و ثمار
۶۹	باب در بیان سلم و قرض و رهن
۷۰	باب در بیان تفلیس و حجر
۷۱	باب در بیان صلح
〃	باب در بیان حواله و ضمان

صفحه	مقصد
۷۲	باب در بیان شرکت و وکالت
〃	باب در بیان اقرار
۷۳	باب در بیان عاریت
〃	باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن
۷۴	باب در بیان شفعه
〃	باب در بیان قراض
۷۵	باب در بیان مساقاة و اجاره
۷۶	باب در بیان احیاء موات
〃	باب در بیان وقف
۷۷	باب در بیان هبه
۷۸	باب در بیان لقطه
〃	باب در بیان فرائض
۷۹	باب در بیان وصایا
۸۰	باب در بیان ودیعت
〃	کتاب النکاح
۸۳	باب در بیان کفاءت و خیار
۸۴	باب در بیان عشرت زنان
۸۵	باب در بیان صداق یعنی مهر
۸۶	باب در بیان ولیمه
۸۷	باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۸۸	باب در بیان خلع	۱۰۷	کتاب در بیان جهاد
۸۹	کتاب در بیان طلاق	۱۱۰	باب در بیان جزیه و هدنه
۹۰	باب در بیان رجعت	۱۱۱	باب در بیان سبق و رمی
"	باب در بیان ایلا و ظهار و کفارهٔ آن	"	کتاب در بیان طعام
۹۱	باب در بیان لعان	۱۱۲	باب در بیان صید و ذبائح
۹۲	باب در بیان عدت و سوگواری و استبراء و جز آن	۱۱۳	باب در بیان اضاحی
۹۴	باب در بیان رضاع	"	باب در بیان عقیقه
۹۵	باب در بیان نفقات	۱۱۴	کتاب در بیان سوگندها و نذرها
۹۶	باب در بیان حضانت	۱۱۵	کتاب القضا
"	کتاب در بیان جنایات	۱۱۷	باب در بیان گواهی
۹۷	باب در بیان دیات	"	باب در بیان دعوی و بینه
۱۰۰	باب در بیان دعوی خون و قسامت	۱۱۸	کتاب العتق
"	باب در بیان قتال اهل بغی	۱۱۹	باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد
۱۰۱	باب در بیان کشتن جانی و مرتد	۱۲۰	کتاب الجامع
۱۰۲	کتاب الحدود	"	باب در بیان ادب
"	باب در بیان حد زانی	۱۲۱	باب در بیان بر و صله
۱۰۳	باب در بیان حد قذف	۱۲۲	باب در بیان زهد و ورع
"	باب در بیان حد سرقه	۱۲۳	باب در بیان ترسانیدن از خویهای بد
۱۰۴	باب در بیان حد شارب و بیان مسکر	۱۲۵	باب در بیان ترغیب خویهای نیک و بزرگ
"	باب در بیان تعزیر و حکم صائل	۱۲۷	باب در بیان ذکر و دعا

۱۲۰ [illegible] ۲۰۳ [illegible] ۲۰۴ [illegible] ۲۱۲ [illegible]

البنيان المرصوص

بيان انجاز الوعد المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن

في بهوپال المحمية

سنة ١٢٩٩ الهجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الامر جليل القدر
طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبياء وحملة
الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک و پاره خاشاک
ابو النصر علی حسن خان طاهر کان الله له فی الباطن والظاهر بمقام اهل دین ست
که تا علم شریف حدیث بجد وجهد علمای ائمه سلف وخلف در دواوین حدیثیهٔ اسلام مدون ومهذب
گشته عصابهٔ از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادات وچه معاملات وچه عادات جداگانه
از ان صحف مطهره انتخاب وتحریر نموده اند وباین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث وتمسک سنت
بر والهان اتباع آسان گردیده ولله الحمد واین احسان ایشان بر ما درویشان کیسه پابون
زده شد تا بجائی است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامهٔ یک فن شود حرفی از کتاب

شکر پرتوی از آفتاب سپاس و قطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از ارض بسیط ما طفنت این
بزرگواران مؤدی می تواند شد جزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی ازان رنگی تازه و هر جمع وضعی نو و هر تحریر
هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و در تادیهٔ مقاصد و مواقف خودش وافی بمقصود و کافی
بموقف ست ولکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار آزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی ازان تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع ید هر مطیع
و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه و جز
آن مگر عامهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر حرف جادی و نهج مقبول و مثل آن در فارسی
زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحهٔ سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عني
ولو آیة ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص
حق را بحقدارانش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدی الله
بك رجلا خیر لك من حمر النعم او کما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نزد تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لی اراکم عنها معرضین والله
لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمیع ابواب فقه حدیث
بشان کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از مدارک
و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من ادلة الاحکام را از تازی لغت

بپارسی آن بعبارت ساده و یکجا رسیده و چون در متن امام ربانی جلیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیه و طرز حسین برادر عالی رتبه
ابو الخیر سید نور الحسن خان کان الله له و کان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار اقتصار
و جز موضع چند که حاجتمند کشف اعضال و حل اشکال بود خامه بجز تفصیل و اجمال نخزید
بلکه بر نفس مسائل متن اقتصار رفت و عبارت پارسی را برهان صرافت الفاظ و نصوص
روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نیفزاید و مجرد احکام کتاب الله از حدیث تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل و تقلید که در مسائل دین رو نموده و این جمله خلاف و
جدل که باعث غربت اسلام و اسلامیان گشته و ثمره همین ترک استعمال الفاظ مبارک نصوص
و اتیان عبارات آرا غیر معصوم است پس بس در نظم کتاب عزیز و نثر جواهر احادیث شریف
الی یوم القیامه ضمین هر فتیا و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجرا ست لا ثالث لهما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین
هدٰهم الله و اولئک هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن و مثله
معه رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخری
عن العرباض بن ساریة مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر و عن مالک بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و سنة رسوله رواه فی الموطا و اخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا وقال تعالی
فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و ذیلها و تسلیها و این آیات بینات و احادیث کریمات نص ست درین مجمل و باب و فصل خطاب ست ا ز برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست که یکی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و معاملت و ادب را از ادلهٔ واضحة السبیل و مسائل صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جملهٔ الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم ماخذ مستطاب باشد و در افادهٔ فقه حدیث مصغر اخوات خود از نهج و عرف و بدو ر و جز آن بوجهی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته مست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمهٔ سنت دکم لمینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی بالاتر از احادیث ایراد یافتهٔ این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شرحش مثل مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمد تعالی این مختصر روح الروح وی آمده و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور و رابله و عرف جادی از پیشتر نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت صحیحهٔ مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ولکن توفیق خیر و برکت بدست اوست سبحانه و تعالی تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت بر داشته با علی ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رسانده و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

البتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الاخر من شهور سنة ١٢ الهجریة على صاحبها الصلوة والتحیة وسمیته بالاسم التاریخی على طریقة اجیه التمول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الى سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی زمرة الخالصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین وتاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلى الله علیه وآله وسلم فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب دربیان آب

دریا آبش طهورست ومردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو ومزه ورنگ او پس اگر یکی ازین هر سه نجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قله آب حامل خبث نگردد ودر لفظی نجس نشود هیچ یکی از آب استاده غسل نبرآرد درحالیکه جنب ست و در روایتی بیشتر غسل برآرد ودر لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد ازانکه غسل کند زن از فضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه مرد وزن معا اغتراف کنند ولکن ثابت شده که خود بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضا وثانی بر آنچه باقیست ازان آب بعض زنان بود در کاسه غسل برآورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار نخستین بالیسین از خاک ودر لفظی آمده که آن آب را بریزد گربه نجس نیست بلکه از طوافان ست شما پس آب بر بول اندهٔ آن اعرابی پلید کرد وبار رفتن دادن پلیدی که مسجد میفرمودند وگوازآب آنجا بریزند تطهیر زمین همین قدرست پس پس قدر مرده و دو خون حلال شده اند ملخ وماهی وجگر و سپرز چون مگس در آب افتد غوطه داده وبیند از بیچه در یکی اند وبال وبش دارد و در دیگر شفا رست و آن بازو که دران دارست

می پرهیزد پاره که برید از چارپایه زنده مردارست یعنی خوردنش روا نیست گو طاهر باشد

باب در بیان آوندها

منوشید در آوند زر و سیم و مخورید کاسهای آن که آنها را در دنیاست و شما را در آخرت باشد
شارب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ ست در شکم خود هر چرمی که مدبوغ شد پاک گردید دباغ
جلود مردار طهور او ست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش
می گرفتید گفتند مردارست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشویید و در آن بخورد و همین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم
و صحابه وی وضو کردند از خیک زن مشرکه و ساغر آبش شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید ولکن این خبر نص در نجاست نیست
چه اصل در هر شئ طهارت او ست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول
از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نه آنکه خودش نجس ست آنحضرت صلعم
در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه ریزان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم
طاهرست منی را می شست و در آن جامه از برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را
در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که منی مالیدم آنرا از جامه رسالت سخت مالیدنی و وی در آن نماز
می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل ست بر
طهارت منی شاشهٔ دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامه را که خون حیض رسیده است
تراشد یعنی پلیدیش دور کند باز بآب مالیده بشوید پسین در آن نماز بگزارد خوله پرسید که اگر اثر
خون نرود فرمود آب بست بس ست و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

اگر مشقت بامت نیفتادی امر بوضو سواک کردمی عثمان آب خواست و بر کف دست راست سه بار ریخت
و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی سه بار بشست و شو نمود و دست راست تا آرنج سه بار بشست
و همچنین با دست چپ کرد و با مسح سر نمود پتر پای راست تا آنتالنگ سه بار بشست و با پای چپ همچنین کرد
بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح نمود و در لفظی
دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس برد و در لفظی آغاز بمقدم سر کرد و دو دست تا القفا
برد و بجای نخستین باز پس آورد و مسح نمود انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن او می خسپد
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه
صائم باشی و خود ریش خلال ریش می کرد در وضو و ثلث مد از آب آوردند هر دو دست مالیدن
گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید ستاند و بر آب سر مسح نکرد و در لفظی آمده که سر را
بآب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و این سنت محفوظ و مشهور است من روز قیامت سفید
روشن دست و پا باید پس هر که تواند که تا این خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیا تا زید بجا نهایت است خو یعنی در وضو و بعضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزیکه ابتدا کرد بدان اله تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی مضمضه و
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از غلم سه بار بینی افشاند و بهر دو
ابهام کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل است و در لفظی آمده غرغره کرد و نشق نمود ایک

الف واین راسته بار نمود دریای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد وضو رانیکو کن وخودش وضو بمد کردی وغسل بصاع تا پنج مد فرمودی هر که از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله درهای بهشت از برای او کشاینده ودر روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هردو موزه بکشد فرمود بگذار که هردو را پاک در پای در آورده ام وبران هردو مسح فرمود ودر لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی واسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هردو خف مسح میکرد وسندش حسن ست ومدت مسح در سفر سه روز وشب ست درین مدت موزها را از پا نکشد مگر از جنابت وغائط وبول ونوم ومقیم را یک روز وشب ست لشکری فرستاد وفرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم وبر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها وموزهاست وچون یکی بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هردو ونماز بگزارد اندران ونیفگند آنهارا اگر خواهد مگر از جنابت ودر لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب ونماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضوست فاطمه بنت ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیضت آید

نماز ترک دهی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقدار ولادر
مدتی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس ببین و در لفظی آمده که وضو کن و فرج
خود را آب پاش و بعض زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده ست یا نه از مسجد بدر نرود تا آنکه آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارهٔ مس ذکر فرمود پارهٔ از گوشت تست صحیح ابن حبان آمده که
گوید این خبر احسن از خبر بسره است که در این مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفته است که حدیث بسره اصح شي درین باب است و هر که راقی یا رعاف یا قلس یعنی
آنچه از جوف برآید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین میان سخن نماید
و فیه ضعف و وضو از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل امر کرد گفت هر که مرده را بشوید غسل بر آرد و هر که او را بردارد
وضو کند و احمد گفته لا یصح فی هذا الباب شیء و قرآن را مس نکند مگر طاهر لکن این حدیث معلول است
شیوهٔ نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیه لین چشم سربند دبر است چون بخسپید سربند دبر بگشاد از اینجاست که خواب
تکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه دراز بخفت و سندش ضعیف است
شیطان در نماز می آید و در خیال می افکند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین حال
تا آوازی نشنود و یا بوی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن و خلا انگشتری بنهد یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمهٔ از قرآن باشد و هو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث بگوید استنجا به آب کند و قضای حاجت
پنهان از نظر مردم نماید و از لاعنین پرهیز کند تخلا در راه مردم و در سایهٔ ایشان و در لفظی
موارد افزوده و در لفظی نقع ما یعنی مجمع آب آمده هر دو ضعیف است و آنجا زیر درخت میوه دار و کرانهٔ نهر روان

نہی نمودہ وسندش ضعیف ست وسخن کردن دوکس درحالت غائط موجب دشمنی خدا است
مراد ازین حرکت ودر بول مس ذکر بدست راست ودر خلا مسح آن نکند ونہ در آوند آب
دم زند و از استقبال قبلہ بغائط و بول واستنجا بیمین وبکمتر از سہ سنگ نہی فرمودہ و از
استنجا بسرگین واستخوان منع نمودہ وگفتہ رو بمشرق یا مغرب بکنید نہ بسوی قبلہ واین
مخصوص بمدینۂ طیبہ ست ودرین ملک کہ قبلہ درجہت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کند ونزد غائط پنہان گردد یعنی از نظر مردم وبعد از فراغ غفرانک بگوید ابن مسعود از برای
آنحضرت صلعم دو سنگ ویک پارۂ سرگین آورد سنگ بگرفت وسرگین بینداخت وفرمود
رکس ست یعنی پلید ودر بارۂ استنجا از استخوان وسرگین ارشاد کرد کہ این ہر دو پاک
نمی سازند وفرمود پاکی کنید از کمیز کہ عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست ودر
لفظی آمدہ کہ بیشتر عذاب قبر از کمیز ست ودر خلا بر پای چپ نشیند وپای راست
استادہ دارد ونزد شاشیدن ذکر راسہ بار بیفشاند اہل قبا را پرسید کہ خدا بر شما ثنا
کردہ ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب دربیان غسل وحکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد وچون مرد میان چار شاخۂ زن
نشست وزن را درشقت انداخت غسل واجب شد اگرچہ انزال نکند وہمچنین غسل
بر زن نزد دیدن آب نہ بر تنہا خواب ودر لفظی آمدہ اگر بیند زن آنچہ می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل نکند یعنی تا آنکہ منی بیند ام سلیم گفت اینچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست وخودش غسل میکرد از جنابت وروز جمعہ
واز حجامت واز غسل میت ودرین مسئلہ شیعہ موافق اہل سنت اند ثمامہ بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل وفرمود غسل جمعہ واجب ست بر ہر محتلم اخرجہ السبعۃ وآمدہ ہر کہ وضو کرد روز جمعہ